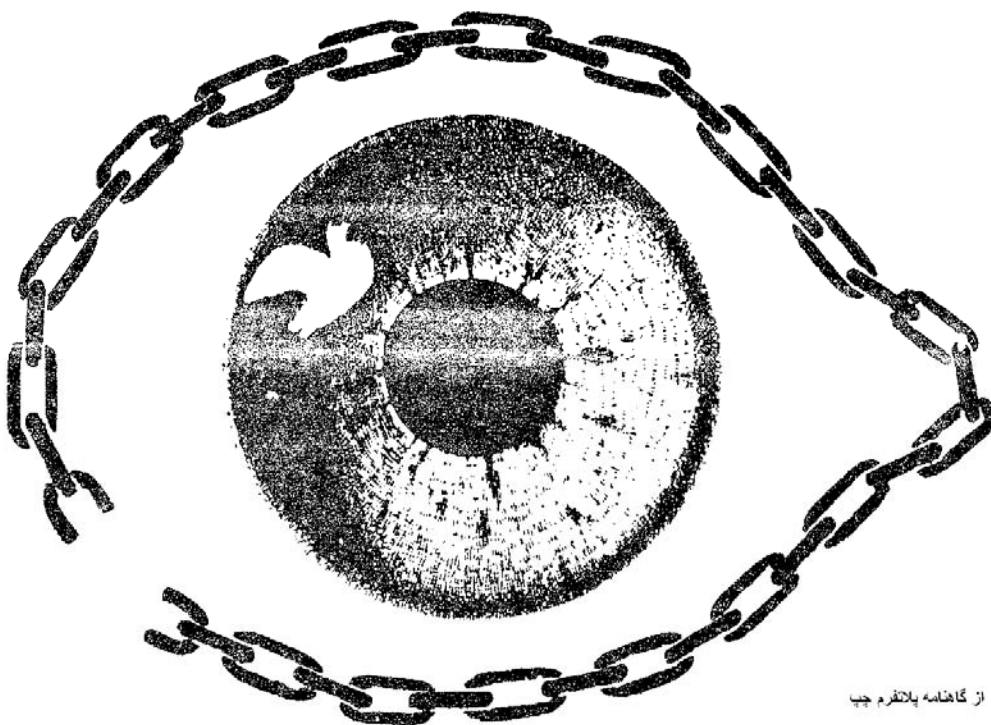




دوران گذار پس از



انقلاب



از گاهنامه پانقرم جپ

ترجمه در داخل دو جفت پرانتز بکار رفته اند، از مترجم میباشند .
 عباراتی که در زیر آنها خط کشیده شده و کلماتی که داخل ()
 و یا [] بکار رفته اند از نویسندگان بوده و همچنین ترجمه پاورقیهای
 متن اصلی که با شماره علامتگذاری گردیده ، در آخر این نوشته
 اضافه شده اند .

زمستان ۱۹۸۲



ترجمه از س. عزیزی - هوستون

مفهوم کلاسیک مارکسیستی دوران گذار، تناقض متداوم و حل نشده‌های را با خود به همراه داشته است. برای نمونه، مارکس که خود از حامیان نقش متری دولت متمرکز بود، در عین حال، از زمره مدافعین پرویا قرص کمون پاریس غیر متمرکز و فدرالیست نیز بشمار میرفت. لنین، بعدها نوشته‌های مارکس راجع به کمون را عمومیت بخشیده و آنرا فرم عالیتری از "دموکراسی پرولتری" در مقایسه با سیستم پارلمانی بورژوازی قلمداد نمود. با اینحال لنین نیز در اهمیت دولت انقلابی متمرکز، با مارکس هم عقیده بود. اولین مراحل قدرتیابی بلشویزم حاکی از تلاشی پیگیر جهت انتقال شوراها - شوراهائی که توسط خود کارگران بوجود آمده بود - به ساختاری دولتی میباشد. به عقیده من، شکست یک چنین کوششی، حاکی از عدم ترکیب بلاواسطه سیستم نامتمرکز شورائی با احتیاجات دولتی مدرن و متمرکز بوده و در عین حال مبین ابهامات لنینستی تقابل دموکراسی "پرولتری" و نوع "بورژوازی" آن نیز میباشد.

در مقام تمایزی آشکار با برخی از منقدین چپ سوسیالیسم دولتی (۱) موجود که فتوای بازگشت به سیستم شورائی اولیه و یا جریان مشابهی (۲) را صادر میکنند، به باور من، انتظار برقراری فوری و مستقیم حکومتی غیر متمرکز و دمکراتیک را داشتن، تصویری بجز خیالپردازی محض نخواهد بود. از طرف دیگر، این امر هم حیاتی است که، بخاطر ((حفظ)) تجانس در پروژه سوسیالیسم انقلابی، به دفاع از نظریه امکان برقراری دقیقاً یک چنین سیستمی ادامه داده شود. در این میان حلقه واسطه مابین عدم امکان برقراری فوری دموکراسی خالص شورائی و احتیاجات دراز مدت ((انقلاب))، پیوند خود را در مفهوم مارکسیستی گذار به ((دوره)) گذار باز خواهد یافت.

مارکس و انگلس درباره دوران گذار نوشته های کمی از خود بجای نهاده اند ؛ بدون شك بدین خاطر که پرداختن به امری که موجودیت خارجی نیافته ، آسان نخواهد بود ، (موردی که هرگز مانعی بر سر راه نویسندگان مذهب نبوجود نمی آورد) ، تغییراتی شگرف ، دنیای امروزی ما و زمان مارکس را از هم متمایز کرده است . جوامعی جدید ، با ادعای گذار به سوسیالیسم و یا حتی برقراری سوسیالیسم ، پهنه برپیش از یکنسبم کرده ارض گسترانیده اند . در لهستان ، کارگران دست رد بر سینه " جامعه موجود سوسیالیستی " تجربه کرده شان زد ماند - سیستمی یکپارچه دیوانسالاری ظالمانه . تاکنون ، مبارزات آنان از طریق سازمان مستقل ترید یونیون از کوشش بخاطر دفاع از خود ، در مقابل جریان که ظاهر اقرار بوده که " دولت خود شان " باشد ، فراتر نرفته . این مبارزات در بطن خود سوالی را مطرح ساخته که میبایست جواب روشن و مشخص بدان داده شود : اگر ((سیستم)) موجود به عنوان سرکوبگر طبقه ای که موظف به نمایندگی آن بوده مورد پذیرش واقع نگردد ، پس آلترناتیو چه خواهد بود ؟ جواب بایسته به این سوال ، تنها مدل ساده چه باید انجام شود نبوده ، بلکه در عین حال چه میتوان کرد را نیز در بر خواهد داشت ؛ که این خود دقیقاً بخاطر فراهم آمدن نیروهای اجتماعاً لازم امکان تغییرات بنیادی در جامعه سوسیالیسم دولتی می باشد . این نوشته کوشش بر ادای سهمی در انکشاف و پایه ریزی یکچنین مدلی خواهد داشت . قصد من عمدتاً بر ارزیابی و توسعه یکی از وجوه دوگانه سؤال فوق ، یعنی شکل و ساختار دمکراتیک این مسئله خواهد بود . در اینجا ، شالوده سامانهای که توسط مارکس و لنین پی ریزی گردید ، مورد بحث اینجانب واقع شده و به برقراری سیستم شورائی نیز اشاره خواهد شد . بر این مبنا ، در مورد اینکه چگونه اشکال دمکراتیک به بهترین نحوی قادر به بازگویی محتوای انقلابی تغییر روابط اجتماعی می باشند ، سخن

رانده شده و درخاتمه ، پیشنهاداتی چند در این زمینه
ارائه می شوند .

☆ نظر مارکس در باره دوران گذار

در اواخر ۱۸۴۳ ، زمانی که مارکس از مکرسی رادیکال
به سوسیالیسم عزیمت نمود ، نظریه جامعه بدون طبقه و دولت ،
 مطرح شده توسط سنت سیمون و سایر سوسیالیستهای تخیلی
 را مورد پذیرش قرار داد . این نظر تا به هنگام مرگ ، در نزد
 او ، بدون هیچگونه تغییر و یا توسعه‌ای باقی ماند . در نامه‌ای
 بسال ۱۸۵۲ ، مارکس به ویدمایر مینویسد ، "مطلب
 جدیدی که توسط من ارائه شده ، بطور خلاصه نشان دادن
 این واقعیت بوده که : (۱) وجود طبقات به دوران خاصی از
گسترش ((مناسبات)) تولیدی مرتبط بوده ؛ (۲) که مبارزه
طبقاتی به نحو غیر قابل اجتنابی به دیکتاتوری پرولتاریا منجر
میشود ؛ (۳) که این دیکتاتوری خود گذاری به نفعی تمامی طبقات
و ((ورود)) به جامعه بی طبقه خواهد بود . در خلال این
 دوره گذار ، پرولتاریا از قدرت سیاسی دولت استفاده جسته
 و پدیداری جامعه متصور بی طبقه را تسریع خواهد کرد . او
 ((پرولتاریا)) این امر را تا به حد استفاده از ترور و اراغاب
 طبقات حاکم گذشته به پیش خواهد برد . علاوه بر این ، به
 بیان مانیفست کمونیست ، "پرولتاریا این سیطره سیاسی
 را به منظور اخذ تمامی سرمایه بورژوازی بکار گرفته و کلیه وسایل
 تولید را در اختیار دولت ، متمرکز خواهد کرد " سرانجام
 دولت با بکارگیری وسایل تولید ، رشدی عظیم در مواد مورد نیاز
 جامعه فراهم آورده و از این طریق ، ریشه اقتصادی کیابی و
 تقسیم طبقات را نابود خواهد کرد .

ذکر این نکته که پروسه جایگزینی اجتماعی، کلاً بر
 انجام یک عمل سیاسی متکی بوده، حائز اهمیت بسیار زیادی
 می باشد. این یک انقلاب سیاسی است که از طریق بکاربرد
 قهر، جایجائی اجتماعی را تسریع خواهد کرد. در
 همین مورد کارل کورش K. Korsch بدینجا رهنمون
 شد که مطرح کند، دکترین انقلابی مارکس و انگلس
 اقتباسی است از مدل ژاکوبینی (۷). در واقع نوشته -
 های آنان درباره انقلاب ۱۸۴۸ - در هر دو مورد فرانسه
 و آلمان - حاکی از پیش فرضهایی در ارتباط با مدل انقلاب
 ۱۷۸۹ فرانسه می باشد. دیوید ریازانوف می نویسد؛
 "مارکس و انگلس هیچیک تجربهای بجز آنچه از انقلاب
 کبیر فرانسه تحصیل شده بود، در اختیار نداشتند. مارکس
 با دقت خاصی، تاریخ این انقلاب را مطالعه کرده و در استخراج
 اصول تاکتیکیهای انقلابات جاری آن عصر، تلاشی پیگیرانه
 مصروف داشته بود." (۸) مارکس بدین امر پی برده بود که
 انقلاب فرانسه در رادیکالترین مرحله ژاکوبینی خود، قدرت
 متمرکز دولت را در خدمت ریشه کن کردن بیرحمانه آخرین
 نشانه های فئودالیتیه بکار گرفته و زمینه های گسترش پلامانع
 شیوه تولید سرمایه داری را فراهم ساخته بود. برای او این
 امری بدیهی بود که انقلاب پرولتری نیز بمثابه پروسهای متشابه
 در نظر گرفته شود. پرولتاریا قدرت سیاسی را کسب کرده،
 آنرا در خدمت لایوی روابط اقتصادی کاپیتالیستی بکار گرفته
 و تکامل بسمت جامعه بی طبقه سوسیالیستی را با توسل به اعمال
 قهر تسریع خواهد کرد.

ارزیابی ما از مارکس بایستی که با مد نظر قرار دادن
 چهارچوب روند سیاسی آن دوران ملازم شود. در اروپا،

در کل، پروسه پدیداری دول مرکزی، تا تکمیل خود، راه درازی را در پیش داشت. این وضعیت بویژه در آلمان صادق بود. نیروهای اصلی مقام در مقابل تمرکز ساسی، نیروهای متعلق به رژیم گذشته بودند. این مسئله در مارکس و انگلس هر دو، منجر به امر تشویق مفهوم دولت متمرکز بعنوان جریانی مرفی شده، در حالیکه همزمان فدرالیسم را بمثابه امری ارتجاعی مطرود می‌شمردند. هر دو نظریه - اولویت انجام عمل سیاسی در پروسه انقلابی و ماهیت مرفی دولت متمرکز - در پلمیکهای تلخی علیه پرودون و باکونین^(۹)، مسورد دفاع جا-نانمای قرار می‌گرفتند. مارکس در سال ۱۸۵۰ می‌نویسد: "کار گران... بایستی که نتنها تمام تلاش خود را بخاطر یک جمهور ری غیر قابل تجزیه در آلمان بکار گرفته، بلکه در درون این جمهوری نیز خواهان تمرکز قاطعانه همه قدرت به دست دولت باشند. آنان بایستی که بخود اجازه دهند تا با لفاظیهای د مکراتیک آزادی محلات، خودگردانی و غیره فریفته شوند..."^(۱۰)

این مدل ژاکوینی دولت انقلابی متمرکز که وظیفه تسریع قهرآمیز پروسه‌های اجتماعی را بر عهده داشت حال می‌بایستی که با نظریه غسائی ((جامعه)) بدون دولتی که بسالکل از پیشینیان تخیل گرای مارکس بعاریت گرفته شده بود، پیوند داده می‌شد. در یک چنین شرایطی است که عقیده "زوال دادن دولت متولد میشود. این تئوری مشتمل بر دو بُعد است. اول اینکه پرولتاریسا طبقه اکثریت را تشکیل داده و از آنجا که سرکوب تنها متوجه باقیمانده‌های نسبتا ناچیز طبقات دوران گذشته خواهد بود، دولت جدید ناگزیر د مکراتیک عمل کرده و قسط زوال می‌یابد - بنا به گفته انگلس، دولت دیگر بمعنای دقیق کلمه مفهوم نخواهد بود."^(۱۱) اولین اقدامی که دولت بعنوان نماینده کل جامعه انجام

خواهد داد ، تصاحب وسایل تولید به نام جامعه بوده که در عین حال آخرین اقدام مستقل آن بمشابه دولت نیز می باشد .^(۱۲) دومین بُعد مربوط به وجه اقتصادی است ، به ترتیبی که تا کنون مطرح شد ، دولتی کردن وسائل تولید منجر به گسترش هر چه سریعتر نیروهای مولده شده که این امر در باز گشت ، بعنوان زوال دهنده پایه های اقتصادی تقسیم بندیهای طبقاتی در نظر گرفته می شود . با ناپدید شدن طبقات ، دولت نیز که صرفاً وسیله طبقه حاکم در سرکوب دیگر طبقات است ناپدید خواهد شد .

تا اینجا ، عناصر يك آنتی نومی * Antinomy لاینحل در در مفهوم دوران گذار مارکس و انگلس به چشم می رسد . دولت متمرکز بمشابه ترکیبی از يك نهاد سرکوبگر و در عین حال انقلابی کننده روابط اجتماعی ، آشکاراً با مفهومی از دولت که همزمان در پروسه تحلیل خود در مردم قرار داشته ، عمیقاً نامتجانس می باشد . تجانس بیشتر با این نظر آخر ، شکلی از يك دولت غیر متمرکز و فدرالیست در ساختار بوده که تا درجات زیادی خود مختاری محلی را جایز بداند . يك چنین ساختاری ، قدرت دولتی را به توده ها نزدیک کرده و از این طریق نمایندگی تحول مهم و در جهت شکست تمایز مابین دولت و مردم بر عهده خواهد گرفت . تا اینجا هنوز چنین برداشتی ، قرابت بیشتری به افکار پرودون و باکونین داشته تا به نظریات مارکس و انگلس . این آنتی نومی صریحاً موجود در فرمول بندیهای اولیه مارکس و انگلس درباره دوره گذار ، بیان تنیدی از خود را در نوشتجات کمون پاریس ایشا بدست می دهد . کمون پاریس ۱۸۷۱ ، بدون پیش بینی هیچ کس و با ((وجود)) استیلاي مخالفین سیاسی مارکس و انگلس ببلانکیستها

* آنتی نومی - دو بیان بظا هر صحیح در مورد يك مسئله ، مشخص

و پردونیستها - بگره‌ی مورد استقبال آنان قرار می‌گیرد . این غیرتمندی پرشور ، بازتابی است از تمایل طبیعی انقلابیون در دفاع از وقایع انقلابی ، بویژه آن زمانهایی که مثل کمون مورد افترا و سرکوبی خونین واقع شده باشند . در وحله بعد ، این امر برای انترناسیونال اول حائز اهمیت سیاسی بود که تا سر حد ممکن ، پرستیژ کمون مقابل چشم تودارها را بخود منتسب گردانیده و اجازه ندهد که توسط متخاصمین سیاسی چپ آنها ، - بویژه پرودونیستها و آنارشئیستها - مورد بهره‌برداری قرار گیرد . در حالی که مارکس در هیچ کجا بصورت مشخص از کمون پاریس بعنوان دیکتاتوری پرولتاریا نذکری نبرد ، انگلس در ۱۸۹۱ بیان داشت: " به کمون پاریس نگاه کنید ، این همان دیکتاتوری پرولتاریا بود . " (۱۳) مارکس ، بهر حال ، چنین عنوان کرد که کمون پاریس ، " فرم سرانجام کشف شده‌ایست که تحت آن رهایی اقتصادی کار قابل اجرا خواهد بود . " (۱۴)

این ساختار جدیدی که سرانجام تاریخ از دیکتاتوری پرولتاریا عرضه کرد ، چه بود ؟ این تصویر هم اکنون با عمومیتی که توسط لنین و طرفدارانش صورت گرفته ، بخوبی قابل رویت میباشد : الف) فسخ امتیازات بوروکراتیک از طریق پرداختها - دل دستمزد کارگران به مقامات دولتی ؛ ب) ادغام عملکردهای قانونگزاری و اداری - اجرائی در یک پیکره واحد ؛ ج) فرا خواندن فوری نماینده گان ؛ د) ارتش ناپایدار ، ((برقراری)) یک میلیسیای خلقی . و این همان ساختار مشخصی بود که لنین بمنابهِ جوهر تمایز د مکراسی پرولتاری ، در مقابل سیستم پارلمانی بورژوازی ، می شناخت . از اینسو ، او دولت شوراهای ، دولتی از نوع کمون پاریس (۱۵) توصیف نمود .

کارل کورس ، در ارتباط با این وضعیت ، بر دو نکته بر

اهمیت انگشت گذاشت • اول این مطلب که، فرم کمون، در مقایسه با شکل پارلمانی، جلوه‌ای قدیمی تر از فرم دولت بورژوازی می باشد". (۱۶) در واقع، سابقه کمون شهری، بمثابه نهادی انقلابی، به قرن دوازدهم بازمی‌گردد. (۱۷) مطلب اخیر این سؤال را برمی‌انگیزد که آیا به راستی می‌توان به کمون بعنوان "فرم سرانجام کشف شده" برخورد کرد، و از این بیشتر اینکه آیا این فرم، مخصوص طبقه کارگراست؟ دوم، (و برای ما قطعاً) اینکه کمون برخلاف ((ایرادات)) مارکس و لنین، ساختاری فدرالیستی بود • این مسئله بوضوح در قانون اساسی سراسری فرا-نسه که کمون صادر کرد، مشهود می‌باشد. (۱۸) زمانی که لنین می‌نویسد، "هیچ نشانی از فدرالیسم در نوشتجات مربوط به کمون مارکس قابل رویت نیست" و اینکه "مارکس تمرکزگرا، Centralist است...". او واقعیت را بیان می‌کند. (۱۹) بهر حال توضیح این قضیه در این نهفته است که مارکس در عمل، خصلت فدرالیستی کمون را مخدوش جلوه‌گر ساخته تا که همزمان قادر شود، نه تنها فرم جدیداً کشف شده دیکتاتوری پرولتاریا را ابقا کند، بلکه در عین حال به هواداری از موضع تمرکزگرایانه اقتباس شده، از ژاکوینیم نیز ادا بدهد.

بسیار آشکارانه در این خصوص، پلمیکی است که تروتسکی در "لنینیست" ترین مقطع فعالیت خود، در سال ۱۹۲۱، در رضدیت با کمون ایراد می‌کند. در نوشتهای برای جنبش کمونیستی تا زه پای فرانسه، تروتسکی، کمون را به عنوان کوششی انقلابی که به شکست منتهی شد، ترسیم می‌نماید. در نظر او، هر دو دلیل این شکست، حاوی مفاهیمی عمیقاً ساختاری می‌باشند. دلیل اول، عدم وجود یک "حزب متمرکز عمل انقلابی" است. اگر یک چنین حزبی "در رأس پرولتاریای فرانسه، در سپتامبر ۱۸۷۰ پسندید آمده بود، تمام تاریخ فرانسه و با آن تمامی تاریخ بشریت

در مسیر دیگری قرار می‌گرفت " (۲۰) و اما بگونه‌ای که من
 در بحث مربوط به انقلاب روسیه نشان خواهم داد، وجود یک
 حزب متمرکز در رأس پیکرهای مثل کمون، به تغییر ساختاری (کمون)
 خواهد انجامید. دلیل دوم شکست کمون مستقیماً به مسئله
فدرالیسم آن مربوط می‌شود - وجهی که به ادعای مارکس، در
 کمون موجودیت نداشت؛ به نظر تروتسکی، "انفعال و بی‌ارادگی
 کمون از طریق تقدس اصول فدرالیته و خودمختاری حمایت می-
 گردید". انقلاب پرولتاریائی بوسیله "یک رفم خورده بورژوازی؛
 خودمختاری کمونی" باز داشته شده بود. تا جایی که "هر
 محله‌ای حق مقدس خودگردانی خود را دارا بود" که به سادگی
 "آنارشیسمی عامیانه" و "میراث خورده بورژوازی از خودمختاری و
 Localism لوکالیسم" می‌باشد. آنچه از لحاظ ساختاری،
 در فرانسه ۱۸۷۱، از نظر تروتسکی، مورد نیاز بود "دستگاهی
 است متمرکز و بهم جوش خورده با انضباطی آهنین" (۲۱)

در اینجا نکته بر سر این نیست که مطرح کنم که تروتسکی
 لزوماً در انتقاد خود از کمون محق نبود. مسئله من صرفاً
 تأکید بر این مطلب است که جشن و پایکوبی برای کمون بدین
 عنوان که فریم تاریخاً کشف شده، دیکتاتوری پرولتاریاست و در
 عین حال بیان این امر که شکست کمون، دقیقاً به علت ضعف ذاتی
 ولاینفک در فریم آن بوده، مطلبی است نامتجانس. برای ما
 کاملاً مشهود است که نوشتجات مارکس و انگلس درباره کمون
 و علی‌الخصوص توضیحات اضافی لینن و تروتسکی، چیزی
 را به روشن تر شدن این آنتی‌نومی، تمرکزگرائی - عدم تمرکز
 گرائی، در تئوری مارکسیستی دوران گذار افزون نمی‌کند.
 ما هم اکنون تجربه عملی انقلاب روسیه را در نظر گرفته
 و کارکرد این آنتی‌نومی را در دولت شورائی اولیه دنبال
 خواهیم نمود.

☆ نهادی شدن انقلاب روسیه

XX

اجازه دهید که در اینجا نظر خود را به شوراها و سایر نهادهای بسیج توده‌ای معطوف داشته و عملکرد واقعی آنها را بین ماههای فوریه و اکتبر ۱۹۱۷ء ارزیابی کنیم. پس از آن، ما متوجه خواهیم شد که چه وقایعی موجب آن گردیدند که رهبری بلشویک، تبدیل شوراها را به نهادهای تشکیل دهنده نوع جدیدی از دولت مطرح کرده تا که به قول لنین دو لسی از نوع کمون پاریس بوجود آورد.

شوراهای کارگری بمشابه سازمانهای تدافعی شکل گرفته تا وظیفه حراست از انقلاب را بر عهده بگیرند. ساختار آنان انعکاسی بود از عملکردشان. در آنها نه اساسنامه‌ای، نه تعریفی از انتخاب کنندگان، و نه پروسه روشنی از انتخابات، هیچیک موجود نبود. عموماً میتینگهای تودمائی در کارخانجات، نمایندگان را جهت شرکت در شوراها گسترده شهری انتخاب می کردند. این شورا که با شرکت همه اعضای خود تشکیل جلسه می داد، به انتخاب کمیته ای اجرائی که موظف به انجام امورات شورا در فاصله بین دو مجمع عمومی بود، مبادرت کرده و برخی از اختیارات رهبری را نیز به بدنه این مجمع واگذار می نمود. شوراها سرپازان هم به طریق اولی تشکیل می شدند؛ اگرچه کفالباً نسبت اعضای انتخاب کننده هر نماینده در آنها، از تعداد مشابه (آن) در مقابل کارگران، کثیرالعدد تر بود. شوراهای دهقانی بر اساس هر منطقه انتخاب میشد، و در مقایسه با شوراهای کارگران و سرپازان، از تعداد کمتری نمایندگی برخوردار می گردید. قدرت بی نظیر این نهاد جدید در مستقیم (بلاواسطه) بودن آن که انعکاسی از خواست طبقه کارگر بود، در سهولت تعویض نماینده گان نالایق، و در ترکیب طبقاتی مجمع نماینده گان آن خلاصه می -

شد . شوراهای پیکره‌های محلی و غیر متمرکز بودند . ارتباط داخلی فیما بین شوراهای شهرهای مختلف و شوراهای دهقانی در روستاها از هم گسیخته بود - چیزی شبیه به کمیته‌های رنگا-رنگ مکاتباتی در شهرهای مستعمراتی آمریکا که بخاطر تدارک انقلاب آمریکا بوجود آمده بودند . ایدآلیزه کردن یک چنین نهادهای ناکاملی، خبط محض خواهد بود ؛ با این اوصاف هنوز، کارنامهٔ پروسهٔ انقلابی از فوریه تا اکتبر، مشحون یک جا بجائی عمیق سیاسی در خود آگاهی توده‌های روسی می باشد ؛ امری که با دقت بالنسبه قابل ملاحظه ای در ترکیب شوراهای انعکاس یافت . من در تمام تاریخ جهان ساختار د مکراتیکی را سراغ نگرفته‌ام که کارکردی بهتر از این ارائه کرده باشد .

جان کیپ John Keep می نویسد که دو نوع تغییر در پروسهٔ تکاملی این نهادها و عمدتاً تحت تسلط منشویکها بوجود آورده شد . اولی، استیلای احزاب در شوراهای روسی که ما بدان خواهیم پرداخت ، افزایش تمرکز قدرت در رده‌های اجرائی آن بود . در خلال مارس ((۱۹۱۷))، حجم اصلی هیئت‌های نمایندگی اعزام شده به شوراهای کارگران عادی غیر حزبی تشکیل می شد . در حالیکه این احزاب در حرکت شوراهای نقش داشتند ، بطرز اجتناب ناپذیری از هیئت‌های نماینده گان طبقهٔ کارگر که مستقیماً توسط هم کارخانه ایهایشان انتخاب شده بود ، تأثیر می جستند . این قضیه در مورد شوراهای سرایان از اینهم بیشتر مصداق داشت . پس از مارس ، نقش احزاب مختلف در ساختار شوراهای تا حد تسلط بر آنها ، افزایش یافت . در خلال این پروسه ، عنصر روشنفکری بدرون این شوراهای رسوخ می نمود . در حالیکه اکثر هیئت‌های نماینده گی ، کارگری باقی می ماند ، رهبری پیش از همه در دست روشنفکران قبضه می گردید - دان ، مارتف ، چر-نوف ، تروتسکی ، و قس علی هذا . در اینجا شوراهای به میدان

رقابت احزاب تبدیل میشوند . این بدین معنی بود که طبقه کارگر با این واقعیت مواجه میشد که تصمیمات متخذه، نه در بدنه شوراهای که عمدتاً قبل از آن در محافل رهبری احزاب تعیین میگردد . این امر به همان اندازه در مورد احزاب سوسیالیست انقلابی ((SR)) و منشویک صحیح بود که در مورد بلشویکها . با این وجود ، کارگران رده های گوناگون هنوز هم از اهمیت چشمگیری برخوردار میشدند - اهمیتی بسیار تعیین کننده - چه در طی پروسه های شورائی بعنوان عضوی از این احزاب و حتی اگر نه با این سمت از طریق تعیین یکی از احزاب در حال رقابت در انتخابات متینگهای کارخانه - ای ، صدایشان بحساب آورده میشد . بهر حال این نکته ناگفته نماند که ایراد سهم و تداخل طبقه کارگر در ساختارهای شورائی ، مقدمتاً بواسطه برنامه ریزی و فعالیت قشری از روشنفکران وابسته به مؤسسات حزبی صورت میپذیرفت .

اگر بدان گونه که لنین در دولت و انقلاب تأکید میکند ، نیروی ابتکاری فرم شورائی در بهم آمیختگی عملکرد های مدیریت و قانونگزاری آن بوده ، این بدین معنی نیست که شوراهای روابط داخلی سلسله مراتبی خود را منسوخ کرده باشند . در حقیقت تمام شوراهای روسیه متشکل از بدنه های توده های و کمیته های اجرائی بودند . در بدنه های توده ای ، جایی که در آن رده های کارگری متمرکز شده بودند ، نه وظایف قانونگزاری و نه اجرائی هیچیک انجام نمیگرفت . این در کمیته اجرائی شورا بود که عملکرد های قانونگذاری ، مدیریت و اجرائی بهم آمیخته شده بود . بنابراین يك آشپز امکان داشت که به حکمرانی برسد ، فقط هنگامی که او امکان انتخاب شدن در رده های اجرائی بسیار تنگ شورا را بدست می آورد . تازه در این رده هم قدرت آشپز در حد صفر بود ، مگر اینکه او همزمان جزویکی از رهبران احزاب موجود هم بوده باشد . امکانات این کمیته های اجرائی در تصمیم گیریهای قانونگزارانه ، از زاویه غصب حقوق بدنه های توده ای مستقیماً

انتخاب شده نیز قابل برخورد است. در عمل به علت اینکه احساسات عمومی در این زمینه بسیار شدید بوده، هرگونه تصمیم گیری پسر اهمیتی میبایستی که به بدنه های توده ای ارجاع داده شود. بنا براین امر دشواری است که بتوان تفاوت بین عملکردهای واقعی این بدنه های توده ای و کمیته اجرائی آنها از نهاد های پارلمانی تفکیک نمود؛ بویژه آن زمان که مسئله مشخص در هم آمیختگی وظایف قانونگزاری و مدیریت را در نظر داشته باشیم.

تکامل ساختار شوراها تحت تسلط منشیوها و سوسیالیستهای انقلابی در جهت تمرکز یابی هرچه بیشتر قدرت در سطح اجرائی و نزول همزمان قدرت بدنه های توده ای آن انجام میگرفت. در جائیکه کمیته ای اجرائی با نمایندگان زیاد انتخاب میشد، دفتری Bureau بوجود میامد که بیشتر قدرت کمیته اجرائیه را بخود اختصاص میداد. دفتر مذکور روزانه تشکیل جلسه داده در حالیکه کمیته اجرائی دو نوبت در هفته و یا کمتر و به همین ترتیب، بدنه های تودهای یکبار در هفته و یا از اینهم کمتر تشکیل جلسه میدادند. برای نمونه در ماه مارس، بدنه های تودهای شهر ساراتوف - Sara tov پانزده مرتبه تشکیل جلسه داده، در حالیکه بین ماههای ژوئیه تا اکتبر، تشکیل این جلسات از دو نوبت تجاوز نکرد. در خلال این دوره اخیر، کمیته اجرائی ۴۳ بار تشکیل جلسه داد. با تأسیس تشکیلات در سطح کشوری نمایندگی شوراها، تمرکز قدرت از اینهم بیشتر تشدید شد. تنها یک کنگره کشوری نمایندگی شوراها در بین فوریه و اکتبر برگزار گردید. این کنگره (سوم ژوئن ۱۹۱۷)، یک کمیته اجرائی مرکزی تمام روسیه (CEC)، با سیصد نفر عضو انتخاب کرد. بتنهائی نیمی از نمایندگان انتخاب شده ساکن پتروگراد بودند و میتوان انتظار داشت که در تمام جلسات برگزار شده قادر به حضور بوده باشند. کمیته اجرائی مرکزی، دفتری را بالغ بر

پنجاه عضو و هیئت رئیسه ای را مرکب از نه نفر انتخاب نمود. همجمع اخیر الذکر تقریباً تمامی قدرت ساختارهای شوراهای کشوری را در دستان خود متمرکز کردند. هر زمان که کل CEC تشکیل جلسه می داد، بیش از پنجاه نفر در آن شرکت نمی کردند. غالباً همان پنجاه نفری که دفتر مزبور را تشکیل میدادند. از این بیشتر، این دفتر فی الواقع از دفتر شورای پتروگرا^۱ قابل تشخیص نبود. در عمل کنفرانس کشوری، اتوریتته^۲ کشوری را به هیئت رهبری شورای پتروگرا^۱ واگذار کرده بود.

این کمیته کوچک اجرائی بزودی دستگاه مدیریتی را بنیان گذاشت که بیش از هیجده اداره مختلف و صدها تن کارمند را به خود اختصاص میداد. این مدیران جدید، در حله^۳ اول از روشنفکرانی بوجود آمده بودند که چندین پله، به ترتیبی که خواهیم دید، از سطح قانونگذاری بدنه های توده های طبقه کارگر ارتقا داده شده بودند. تمام این مسائل تحت سیطره منشویکها و سوسیالیستهای انقلابی انجام میگرفت و نمی توان گاهی از آنها متوجه بلشویکهای زنده گرا^۴ Elitist نمود. در حقیقت، من این مسئله را بعنوان "گناه" کسی ارزیابی نکرده بلکه از فشار واقعیت منبعت میدانم؛ حتی قبل از اینکه کوششی جهت تبدیل این نهادها به نهادهای حاکمیت صورت پذیرد. پروسه انتخاباتی نیز به همین ترتیب بنظر می رسد که از مدل پیش بینی شده در دولت و انقلاب منحرف شده باشد. فراخواندن هیئت های نمایندگی، عملی عادی محسوب نمیگردد. به همین دلیل بود که در اوت ((۱۹۱۷)) بر بلشویکها لازم گردید تا که کارزاری تبلیغاتی با خواست انتخابات مجدد در شوراها برآید. این انتخابات بالاخره توسط شوراها اعلام گردید. سرانجام از طریق یکچنین پروسه ای بود که بلشویکها قادر به کسب اکثریت کمیته های رهبری کننده شوراها شدند.

* Central Executive Committee

شورا، تنها نمونه، تشکیلات بسیج توده ای که طبقه کارگر در پروسه انقلابی روسیه پدید آورده باشد، نبود. بهمین ترتیب این ((شورا)) مستقیم ترین نوع دمکراسی هم نبود. اهمیت آن در کاراکتر سیاسیش بوده که بدان اجازه می داد تا بعنوان بسط دلتی، در مقابل دولت موقت به حساب آورده شود. در هر کارخانه کارگران مستقیماً دست به تشکیل و انتخاب کمیته های زدند که به خاطر کنترل محل کار خود مبارزه می کردند. این کمیته ها که از مراتب مختلف کارگری بوجود آمده و در مقایسه با ساختار شورائی به آنان نزدیکتر بود، عناصر خود آگاهی توده پرولتاریا را به نمایش می گذاشتند. ساختار دیگری هم از میلیس کارگری، بعنوان مکمل این ((کمیته ها)) بوجود آمد، و این در شرایطی بود که احزاب سیاسی مقدمات سازماندهی تریدیونیونها را بوجود می آوردند؛ تریدیونیونهای که بخشاً جدید و بخش دیگر بر همان زمینه اتحادیه های غیرقانونی از پیش موجود، ساخته می شدند. تا قبل از اکتبر تسایز روشنی بین حوزه اختیار این حرکت های گوناگون سازمانهای مختلف و دولت مشاهده نمی شد. دولت موقت، اتوریته خود را به مسائل اقتصادی معطوف داشته و حقوق کارفرمایان را در کل برسمیت می شناخت، بویژه در آنجا هائیکه پای تولیدات جنگی در میان بود. در همین حال تریدیونیونها مدعی انحصاری نمایندگی کارگران کارخانه ها بود، و این علیرغم وجود ادعاهای رقابت آمیز ادارات اقتصادی ساختارهای محلی و کشوری شوراها صورت میگرفت. بهر حال، این کمیته های کارخانه بودند که حدوداً در سراسر دوره ران انقلابی، کنترل واقعی کارخانه ها را در اختیار خود قرار داده بودند. تا آنجا که تریدیونیونها و ساختارهای شورائی به وسیله سازش بین احزاب کنترل میشدند، بلشویکها بر عملکردهای خود مدیریت این کمیته ها پافشاری کرده و به این طریق از نفوذ و قدرت چشمگیری در آن برخوردار شدند. و اما، حل مسئله پوشش ساختار ریگراکاشهای دمکراتیک و در حال رقابت توده ها، جواب خود را در نتایج بعد از قیام اکتبر باز خواهد یافت.

در مورد این قضیه که سازمانهای رنگارنگ تدافعی، دقیقاً به چه صورت بعنوان دستگاه دولتی عمل کنند، هیچکس به اندازه کافی تعمق نکرده بود. خارج از حیطه قدرت، همین خصوصیات بلاواسطه‌گی و نمایندگی ایراد شده در این ساختارها، کمبود شکل روشن ساختاری آنها جبران کرده بود. اما، در قدرت به هر حال این قضیه شکل دیگری بخود می‌گرفت. در مورد اولین اجلاس ایراد پیشنهادیه، لنین در باره قدرت شوراها، منشویک چپ، ن. ن. سوخانوف N.N. Sukhanov نوشت که: "اولاً، شوراها نمایندگان کارگران - این ارگانهای مبارز طبقه - که تاریخاً [در ۱۹۰۵] به سادگی از کمیته‌های اعتصاب سربرآورده بودند - با وجود قدرت واقعی آنها در دولت - تا آنزمان هرگز بمثابه مؤسسات رسمی مورد تعمق قرار نگرفته بودند؛ آنها کاملاً ساده و طبیعی این امکان را داشتند که منبع قدرت دولت در انقلاب بوده باشند (امریکه بهر حال در حال انجام بود)؛ ولی، از بی نظیری، تداوم و ۰۰۰ آنها که بگذریم، هیچکس رویای آنها را بعنوان قدرت دولتی در سر نمی‌پرورانید. دوماً، بین شوراها کارگران، این ارگانهای مبارز طبقه، کوچکترین پیوند با ثبات و یا اساسنامه‌های هر چند هم ابتدائی بوجود نیامده بود؛ يك "دولت از شوراها تحت اینچنین شرائطی، چیزی شبیه به اقتدار کامل محلی، همانند نبود دولت در گُل، و همچون شمای کمونهای "آزاد" (مستقل) کارگران بنظر می‌رسید." (۲۳) اگرچه سوخانوف در برداشت خود مبنی بر اینکه هیچکس قبلاً شوراها را بمثابه فرم دولتی شوریزه نکرده بود؛ اشتباه می‌کرد - چه اینکه تروتسکی و پارووس Parvus اجماً لا امکان قدرت یابی شوراها را در ۱۹۰۵-۶ مطرح کرده بودند - (۲۴) با اینحال میزان وحشت زدگی و ناپاوری او از تزه‌های آوریل لنین، ("تمام قدرت بدست شوراها") از اغلب قریب به اتفاق بلشویکها کمتر نبود. از این گذشته، دولت و انقلاب (نوشته شده

در سپتامبر) به روشن تر کردن برداشت عامیانه ای که تفاوت محسوس
سی را میان قدرت دولتی شورائی و سازمان کمونی آنارشیستی
مشاهده نمی کرد، چندان کمکی نکرده بود.

★ شوراهای بعد از اکتبر

به این ترتیب بلشویکها، از اولین لحظات پس از قدرت رسیدن (در
اواخر سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۸) می بایستی که توجه قابل ملاحظه
ای را به مسئله ساختار دولتی معطوف می داشتند. این مسئله از
آنرواهیتی فوری ترمییافت که بدانیم در انقلاب اکتبر، ساختار قدیمی
دولتی بنحو کاملاً زیر و رو کنند، ای لرزانیده شده، در حالیکه مسرئ
سیاسات جدید شورائی در شمار نهاد هائی قرار داشتند که بدون
هیچگونه رسمیت قانونی، تاریخاً بوجود آمده بودند. این پروسه
سازماندهی دولت از پائین به بالا، در ژوئیه ۱۹۱۸ به تصویب
اولین قانون اساسی سوسیالیستی جهان منجر گردید. این سند که
تا سال ۱۹۲۴ به اعتبار خود ادامه داد، بخاطر توضیح روشن مفهوم
بلشویکی قدرت شورائی در سالهای انقلاب، زمانی که هنوز ساختار
شورائی حیاتی بنظر میرسید، از اهمیت خاصی برخوردار میباشد.
اولین سوالی که در تهیه طرح قانون اساسی در مقابل بلشویکها
قرار داشت این بود که ساختار موجود شورائی از پائین به بالا غیر
متمرکز، مورد تعدیل قرار گیرد و یا اینکه به همان صورت خود ادامه
داده شود؟ در این نقطه، همانگونه که تا کنون مشاهده کردیم،
بلشویکها با متضادترین ((مورد)) تاریخا به ارث رسیده مواجه بودند.
هیچکس، نه مارکس، نه انگلس، نه لینن، و نه تروتسکی، این موضوع که
چگونه دیکتاتوری پرولتاریا قادر به ترکیب تمرکز دادن و تمرکز ندادن
میگردد را توضیح نداده بود.

تصمیم اساسی — و بدون شك متاثر از مقتضیات جنگ داخلی
 در حال گسترش — بنفع تمرکز دولت اتخاذ گردید . و وجه مهم ساختار
 شورائی قدیم میبایستی که در شکل جدید تمرکز یافته ، باقی بماند .
 عملکرد های مدیریت و قانون گذاری در همان بدنه ها بصورت ترکیب
 شده ابقا گردید . لنین مشتاقانه feverently باور داشت که
 این اقدامات بروکراسی موجود را تخفیف داده و به تفکیک مابین دولت
 جدید از دولت های بورژوائی مدد میرساند ^(۲۵) ساختار رای گیری
 غیر مستقیم شوراهای قدیمی نیز ابقا گردید ؛ تحت این سیستم هر می
 تنها بدنه های شوراهای محلی به صورت بلا واسطه توسط کارگران و
 دهقانان انتخاب میشوند . این بدنه ها نمایندگان را انتخاب کرده
 و به شوراهای منطقه ای میفرستادند که این خود هیأت نمایندگان
 انتخاب کرده و با کنگره شوراهای سراسری روسیه اعزام میداشت .
 در مرحله بعدی ، کنگره ، کمیته اجرائی مرکزی سراسری روسیه را انتخاب
 کرده (VTSIK) که بالاخره این کمیته شورائی را از کیساریای خلق
 انتصاب مینمود (Sovnarkom) (۲۶) .

این سه عامل — بدنه های با وظایف ترکیب شده قانون گذاری —
 مدیریت ، متمرکز کردن ، و انتخاب غیر مستقیم — بهم در آمیخته و
 شالوده سیستم دولتی را بنیان نهادند که اساساً هم از مکرراسی
 پارلمانی بورژوازی و هم از مدل دولت کمون متفاوت میگردد . تصمیم
 گیری بر روی تمامی مسائل مهم سیاسی ، به کنگره محول شده بود .
 شوراهای محلی دارای آئوریتته بسیار محدودی بودند . کنگره ، بهر حال ،
 یکبار در سال تشکیل گردیده و هر بار بمدت یک هفته جلسات خود را
 دائر مینمود . بدنه کوچکتر VTSIK ، تمام قدرت را از دولت دریافت
 می کرد . این بدین معنی بود که بدنه مذکور در عین در اختیار
 داشتن مدیریت دولت ، امکان وضع قوانین تعیین کننده را نیز کسب
 کرده بود . و تسیک هر ساله در سه نوبت تشکیل جلسه میداد .
 سونارکم Sovnarkom که هیئت قلیل العده ای بود ، مکرراً تشکیل میگردد ؛

معمولاً یکبار در هفته، از آنجا که این جریان تمام قدرت خود را از وسیله دریافت میداشت، متقابلاً قادر به انجام هر دو امر قانونگزاری و مدیریت هم میشد. در عمل، سونارکم در همان حال که وظایف مدیریت دولت را به انجام میرسانید، اغلب قریب به اتفاق تصمیمات سیاسی را نیز اتخاذ میکرد. از اینرو همانطوریکه مشاهده میشود، بلشویکها سلسله مراتب ساختار شورائی را که تحت تسلط منشویکها گسترانیده شده بود با انجام دو نوع تغییر در آنها سیستماتیک کردند؛ اول اینکه، از این پس هیئت های فوقانی توسط بدنه های توده های تحتانی که هر چند گاه تشکیل جلسه داده و امکان تعویض ترکیب نیرو-های سیاسی در آنها موجود بود، مورد هیچگونه برخورد و کنترلی واقع نمیکردند. دوماً، قدرت از واحدهای غیر متمرکز محلی به یک مجمع ملی انتقال یافته و بوسیله چندین مرحله انتخابات غیر مستقیم از دست توده ها خارج شد. این دو سیستم، در واقعیت امر، از لحاظ ساختاری در مقابل یکدیگر قرار داشتند. زمانی که قدرت از محله ها به رده ملی انتقال یافت، چیزی که تحت سیستم قبلی در مکراتیک بود، تحت سیستم جدید بمیزان زیادی غیر مکراتیک شد. تمام قدرت بدست شوراها "به تمام قدرت بدست سونارکم" مبدل شد. طبقه کارگر برای اعمال واقعی قدرت خود محتاج به کنترل سونارکم بود، ولی موانع مراقبت توده های از فعالیتهای سونارکم بسیار بودند؛ و سرانجام در سال ۱۹۲۱، با تمرکز نهائی تمام قدرت در دستان تنها یک حزب، این مسئله صورت ناممکنی بخود گرفت.

مسئله چگونگی ساختار مدیریت دولت، پروسه متشابهی را منتهی در سطحی متفاوت بنمایش میگذاشت. ساختار قدیمی دولت تقریباً بطور کل، توسط پروسه انقلابی لرزانیده شده بود. بلشویکها امیدوار بودند که یک دستگاه جدید مدیریت دولتی متناسب با خطوط طرح شده در دولت و انقلاب، سازمان دهند. اولین مشکل آنها، بهر تقدیر، پیدا کردن کسانی بود که قادر به پیشبرد وظایف مدیریت بودند باشند.

این بدین معنی بود که اغلب پرسنل مدیریت ((رژیم)) قبلی بکارگرفته شوند . اعضای حزب و کارگران به هدایت و مراقبت چیزی که از بسیاری جهات دوباره سامان یافتن دستگاه قدیمی دولتی بود ، اضافه شدند .

الگوی عمومی متشابهی نیز در مورد ارتش بکارگرفته شد ؛ میلیسیا منسوخ گردید ؛ کمیته های د مکراتیک سرپازان در درون نیروهای مسلح ، تحلیل رفت ؛ ژنرالهای قدیمی بازگردانیده شدند ؛ د سپلین قدیمی ابقا گردید ، و مجازات اعدام دوباره متداول شد . در همین شرایط ، در کارخانجات ، بلشویکها در ابتدا نقش مدیریتی کمیته های کارگران را تشویق کرده ، در حالیکه مناسبات سرمایه داری نگاه داشته شده بود . زمانیکه در سال ۱۹۱۸ ، ملی کردن ها انجام گرفت ، هد - یریت کارگری نیز همپای آن روبه پزردگی نهاد . از اینرو برای کارگر معمولی ، ملی کردن ، بمعنای از دست دادن کنترل او بر محیط کار خود بود . کمیته های کارگران منحل شده و در درون کارخانه به تریدیونیون ها که مؤسساتی قابل کنترل تر بودند ، آتورپته موثرتری واگذار گردید . در ابتدا یک سیستم مثلثی - مدیر ، اتحادیه ، حزب - تا سیس شد ؛ سرانجام ، این نیز در خلال جنگ داخلی ، با مدیریت تک نفره تعویض گردید . پس از تصرف کاخ زمستانی ، لنین گفته بود :

" رفقای کارگر بخاطر داشته باشید که از این پس مدیریت دستگاه دولتی بر عهده خودتان خواهد بود . اگر خود شما متحد نشد ه و تمام امورات دولت را در دستان خود نگیرید ، هیچکسی بشما کمک نخواهد کرد . از این پس شوراها ی شما ارگانهای قدرت دولتی هستند ، ارگانهای تمامی قدرت ، ارگانهای تصمیم گیری " (۲۷) . در سال ۱۹۲۱ سخنان او رنگ دیگری بخود گرفت ؛ " آیا هر کارگری قادر به فرا گیری امر مدیریت دولت است ؟ تنها آنانی که دستی در عمل دارند میدانند که این چیزی نیست مگر افسانه پردازی کودکانه " (۲۸) .

این مسئله راه حل قاطعانه خود را و آنها هم بر علیه طبقه کارگر ، در مباحث سال ۱۹۲۱ مربوط به تریدیونیونها ، بازیافت . بحث

مربوطه از جهاتی غیر واقعی بوده به این علت که صدائی از اعضا ی
 ترید یونیون ها در آنها بگوش نمی رسید ؛ بحثی که فقط به حزب مربوط
 میشد . در شرایطی که اپوزیسیون کارگری ، لایحه ای را مبنی بر ضرورت
 استقلال واقعی اقتصادی ترید یونیون ها مطرح کرده بود ، تروتسکی
 بر این اعتقاد بود که موجودیت آنها ((ترید یونیونها)) صرفا در رابطه
 با تسهیل امر مدیریت کارخانجات مفهم گردیده و در راستای منافع
 دولت و حزب قرار داشته است . لنین ، در حالیکه به واگذاری آتوریته
 محدودی به ترید یونیونها متمایل بود ، مواضع اپوزیسیون کارگری را
 تحت عنوان " سندیکالیست " بودن تقبیح کرده ، (آیا این چیز بیشتری
 از " افسانه پردازی کود کانه " لنین در دولت و انقلاب بود ؟) و با
 تروتسکی در مورد آتوریته عمومی حزب موافقت نمود . با تقبیح نظرات
 اپوزیسیون کارگری به مثابه " تهدید سیاسی مستقیمی که حیات
 دیکتاتوری پرولتاریا را بمخاطره میکشد " . لنین عنوان کرد " که فقط
 حزب سیاسی طبقه کارگر - حزب کمونیست - قادر به متحد ساختن ،
 آموزش ، و سازماندهی پیشقراولان پرولتاریا و تمام توده های زحمتکش
 مردم بوده و نیز یگانه نیروی مقتدر و مقوم در برابر نوسانات و دودلی
 های ناگزیر خرده بورژوائی این توده ها و سنت های همیشه عودت
 پذیر ، نازک بین صنفی اتحادیه ای و تعصبات صنفی در بین پرولتاریا
 میباشد ؛ امر راهنمائی همه فعالیت های متحدانه تمامی پرولتاریا ، و از
 این طریق ، تمامی توده های مردم زحمتکش ، بر عهده او خواهد بود .
 بدون این ((امر)) دیکتاتوری غیر ممکن میباشد " (۲۹) به این ترتیب ،
 لنین ، دیکتاتوری پرولتاریا را در خطر میدید ، و آنها را توسط خود
پرولتاریا !

با دستگاہ نیرومند دولتی شش میلیون نفره ، چه میبایستی که
 انجام میشد ؟ مگر این جثه پر قدرت از توده ها تشکیل نشده بود -
 خرده بورژوازی در ترکیب - و بهمین نسبت خطرناک ؟ در طول آخرین

سال فعالیت سیاسی لنین، در مورد چگونگی کنترل این پیکره، بر میزان نگرانی او بگونه‌ای تصاعدی افزود متر میگردد - هیولائی که او خود به زندگی دوباره‌اش ریاری رسانده بود، تنها ابزار اساسی در دسترس او، بکارگیری و جذب کارگران و دهقانان در حزب و سپس تحویل پست‌های مدیریت به آنها بود و یا اینکه به عنوان بخشی از بازرسی کارگری - دهقانی، وظیفه مراقبت از سایر مدیران را بدانان ارجاع دهد، بهر حال، هشدارهای باکونین در مورد این مسئله، بنحوی پیامبرگونه مصداق یافته بود (۳۰) کارگر، آنزمان که از کار - خانه منتقل شد، شروع به فکر و عملکردی هرچه بیشتر مدیرگونه کرده و به بازنگردیدن به محیط قبلی کارخانه مصمم میگردد؛ نهایتاً این چنین کارگرانی به ستون فقرات استالینیزه شدن سیستم شوروی تبدیل شدند. آنهایی که وظیفه کنترل کردن دیگران بدانان ارجاع شده بود، حال خود نیز نیاز به کنترل شدن داشتند. مسئله کنترل مدیر - یت دولتی - مسئله مرکزی سوسیالیسم معاصر - در روزگار لنین لاینحل باقی ماند.

در خاتمه، بایستی که از سیستم انتخاباتی شورائی اسم برده شود. یکی از پیروزیهای طبقه کارگر تحت مناسبات سرمایه داری سیستم رای گیری مخفی و حق انتخابات عمومی بوده است. به همین علت بود که تمام سوسیالیستهای قبل از انقلاب روسیه، انقلاب سو - سیالیستی را امری در خدمت پیشبرد و گسترش دادن دموکراسی و نه محدود کردن آن قلمداد مینمودند. قانون اساسی سال ۱۹۱۸ شوروی، انتخابات را از دو جنبه محدود نمود. اول اینکه، طبقات حاکم گذشته، در مجموع، از پروسه انتخاباتی محروم شدند. دوماً، حق مساوی آراء، دهقانان در مقابل طبقه کارگر، انکار گردید. شورا های شهری، در برابر هر ۲۵۰۰۰ رأی دهنده از حق داشتن يك نماینده بهره‌ور شده، در حالیکه در مقابل شورا های ایالتی به نسبت

هر ۱۲۵۰۰۰ رأی دهنده از حق انتخاب تنها يك نماینده برخوردار میگرددند. در اینجا ذکر این نکته بی مورد نیست که، کمون پاریس که قرار بود مدل سیستم شوروی باشد - "فرم سرانجام کشف شده" دیکتاتوری پرولتاریا - نه تنها انتخاباتی برپایه رده بندیهای شغلی نداشت، بلکه هیچگونه محدودیتی نیز تحت هیچ عنوان برای رأی دهندگان خود قائل نمیشد. انتخابات کمون بر بنیان حق رأی عمومی و آراء مخفی استوار گردیده بود.

مسئله بهیچ وجه این نیست که بلشویکها به این خاطر که سیستم شورائی را ازین برده اند محکوم شوند؛ در حقیقت، به اعتقاد من آنان کوششهای بی وقفهای را جهت انتقال شوراهای موجود به ساختارهایی با عملکرد دولتی به انجام رسانیدند. اما، از طریق تلاش در پیوند زدن د مکراسی شورائی - چیزی که شاخص پرنسیپی آن بطریق غیر قابل تجزیه ای در نامتمرکز بودن مؤثر آن اجیمن گردیده - با دستگاهی قویاً متمرکز شده که کلاً بخاطر وجود جنک تجهیز شده بود. آنان، سرانجام، پتانسیل "ادامه فواید واقعا د مکراتیک" موجود در آنها را عقیم کردند؛ همان خصوصیتی که کنگره اول کمینترن، بمثابه جوهر دیکتاتوری پرولتاریا، مدعی آن شده بود. (۳۱) ویژگیهای وجوه ساختاری د مکراسی شورائی از محدوده يك یاسازمان دولتی غیر متمرکز، به نوع متمرکز شده آن تغییر ما - هیت داده و به داشتن اثراتی برخلاف نیت اصلی خود، متمایس گردید. برای مثال، در هم آمیختگی عملکردهای قانونگذاری و اجرایی در سطوح محلی، سهم بسزائی در، خود بسندگی د مکراسی مستقیم، تخفیف از خود بیگانگی مدیریت منشانه، و بیانی واقعی از پژمرده شدن دولت را، یکجا در خود به نمایش میگذارد. ولی همین در هم آمیخته شدن مراجع قدرت در سطحی خارج از دسترس و کنترل عمومی، با فاصله زیادی از کاهش از خود بیگانگی مدیریت منشانه، بسادگی امکان تمرکز اتوریته ای فوق العاده و بدور از هر گونه کنترلی،

حتی نوع غیر مستقیم آن نظیر "تقسیم قدرت" بورژوازی، را ممکن گردانید. به همین ترتیب، ساختار انتخاباتی هر می، زمانی میتواند به عنوان توسعه مکرسی مورد برخورد واقع شود که تصمیم گیری های پراهمیتی که در زندگی توده ها موثر واقع میشوند، بصورت غیر متمرکز و از سوبه قاعده آن اتخاذ گردیده باشند. این سیستم انتخاباتی در آمیزش خود با یک دولت بسیار متمرکز، حقیقتاً در عمل هیچگونه پیشرفتی نسبت به سیستم "یک نفر - یک رای" محسوب نمی گردید. مشکل بتوان ساختار دولت جوان شورائی را از سیستم های پارلمانی د مکرسی "بورژوازی" که در د کترین لنینیستی تقبیح شده بود، برتر ارزیابی کرد (اگرچه که ما این مقایسه را تنها به یکی از جنبه های فرم دولتی محدود داشته ایم). مورد صحیح تر میتواند بدین صورت مطرح شود که، کوشش بلشویکی در آمیزش شوراها و تمرکز گرائی، بمراتب پیگیرانه تر از عدم تجانس موروشی مارکسیستی مربوط به این مسئله بوده است؛ آنتی نومی پنهان در تئوری که تنها در بوطه عمل آشکار گردید. بنا بر این، زمانی که منقدین سوسیالیسم دولتی موجود، از برخی اشکال شورائی و یا سیستم کمونی بعنوان جانشین آنچه که در حال موجودیت است، نام میبرند، بایستی مشخصتر صحبت کنند. آیا آنان بازگشت به سیستم سلسله مراتبی و متمرکز پی ریزی شده در اواسط سال ۱۹۱۸ روسیه را آرزو میکنند؟ یا اینکه آنها بجای آن خواهان بازگشت به سیستم کمون پاریس که فدرالیته، غیر متمرکز و خود گردان در ساختار بوده، میباشد؟ ((سیستی)) که تنها دو ماه بیشتر پابرجا باقی نماند و در همانی و مصاف تدافع نظامی بر علیه حملات ضد انقلاب، آشکاراً ناتوان بنظر میرسید؟

☆ نقش "د مکرسی پارلمانی" *

این آنتی نومی د مکرسی مستقیم و تمرکز گرائی، برخی از اورو کمونیستها* و سوسیالیستهای چپ را به عودت و هماغوشی

سوسیال د مکراتیک با بازار مکاره پارلمانتاریسم بورژوازی، رهنمون شده است. بنظر من، این خطائی است بس عظیم. انتقاد مارکس و لنین از "تیروئید چرکین" پارلمان، همراه سیاستمداران حرفه‌ایش، روش‌های فاسدانه و خرابکاری عمومی در هر گونه دخالت واقعی د مکراتیک از طرف توده‌ها، به دقیق‌ترین و ملازمانه‌ترین وجهی بقوت خود باقی ماند. است. در هر صورت، مسئله مهم در این نهفته که اجازه ندهیم انتقاد از د مکراسی "بورژوائی" به مخالفت و طرد فی نفسه د مکراسی پارلمانی هم منجر شود. بطور خلاصه منظور من از نکته اخیر، انتخابات مستقیم بر اساس حق رأی عمومی، آراء مخفی، و از طریق رقابت آزادانه احزاب، انتخاب ((نماینده)) برای عالیترین مراجع تصمیم‌گیری دولتی میباشد. تا آنزمان که تمرکز یافتگی تصمیم‌گیری بر حسب مقتضیات تاریخی ضد انقلاب، جنک و یا کیابی^{***} تحمیل میگردد، یکچنین اقداماتی در جامعه بعد از سرمایه‌داری، بخاطر اطمینان از پیشبرد استعمال واقعاً د مکراتیک دولت، ضرورتی مطلق میباشد. د مکراسی پارلمانی، بخش لاینفک و محور ساختار گذار به ((دوره)) گذار بوده و تدارکی ضروری در تعهد ساختمان سوسیالیسم از طریق انفصال مترقیانه بندهای درهم تنیده دولت، میباشد.

* Representative Democracy اصطلاحاً "د مکراسی نما-
 ینده‌ای" - مکانیسمی که تحت آن اقشار و طبقات مختلف مردم
 نمایندگانشان را جهت وکالت از منافع خود انتخاب کرده و به
 مجمع ملی و یا پارلمان اعزام می‌نمایند.

** Eurocommunism تم "کمونیسم اروپائی" به احزاب کمونیست
 اروپا که عمدتاً طرفدار حزب کمونیست اتحاد شوروی می‌باشند،
 اطلاق می‌گردد.
 *** Scarcity

این تاکید بر اهمیت دمکراسی پارلمانی در مرحله « بلا-فاصله بعد از انقلاب بهیچوجه به معنای نفی و انکار سنت غائی سوسیالیسم که وجه مشخصه اش دمکراسی پرولتری بوده ، و با بلاواسطه گی ((مستقیم بودن)) ، عدم تمرکزگرائی و دمکراسی فدرالیستی ، که توسط کمون پاریس ، کمیته های کارخانه ویا شورا-های محلی ۱۹۱۷ ، ترسیم شده بودند ، نمی باشد . برعکس ، این تاکید اذعان داشته که بایستی لزوماً نامتمرکز شدن ، در پروسه گذار نگرسته شده و پس بنابراین ، مرحله گذاری خواهد بود که در آن میراث متمرکز بودن دولت و اقتصاد به موجودیت خود ادامه خواهد داد . از همان لحظه که وجود این بُعد تمرکزگرائی پذیرفته شد ، از اینرو بایستی که سیستم های از مراقبت و ایجاد توازن معرفی شوند ؛ سیستمهای که از مجتمع شدن و نهایتاً در کف یک بخش قرار گرفتن نهاد های قدرت توده ای پدیدار شده در بطن مبارزه ، انقلابی ، جلوگیری کنند . بنابراین ، کاربرد مشخص دمکراسی پارلمانی بر این خواهد بود که قدرت که هنوز در رأس متمرکز شده ، دولت قرار دارد ، از طریق انتخابات مستقیماً منتجه از رقابت پلورالیستی ، آراء عمومی ، و رای گیری مخفی ، مراقبت کند . دمکراسی پارلمانی بمثابة حلقه رابطی میان تناقض شوراکرائی و مرکزیت گرائی لازم بوده و تضمینی بر ایجاد فضای انتقال تدریجی قدرت از نهاد های متمرکز نماینده ای به پیکره های شورائی یا نوع کمونی غیرمتمرکز و اشتراکی ، می باشد .

حال من می خواهم که با پیشنهاد مراجعه به عقاید محتوم من که کارل کورس گسترش داده ، به همین پروپلماتیک ، منتها از جنبه ای آبستره تر برخوردار نمایم . کورس ، عنوان داشته که ما بایستی دوره گذار را از زاویه محتوا ویا به عبارتی

روابط واقعی اجتماعی، درك كيم • این امر او را به استفاده از واژه "اجتماعی کردن" به جای "ملی کردن"، رهنمون می‌شود. (۳۲) کورش، نه تنها از انقلاب روسیه الهام گرفته، بلکه از تجربیات خود در جنبش شورائی کارگران در آلمان ۱۹۱۸ - ۱۹۱۹ نیز عمیقاً تاثیر پذیرفته بود. اگر ما این نظر کورش را بپذیریم، بایستی که در زندگی کارگر دوره گذار، قائل به وقوع تغییری بنیادی بوده باشیم؛ بطور مشخص، تغییر واقعی رابطه او را در پروسه تولید؛ بنابراین، اهمیت کنترل کارخانه را توسط طبقه کارگر • کورش، در حالیکه در سال های آخر حیاتش نظر مساعدی نسبت به سندیکالیسم پیدا کرده بود، هرگز امکان جهش مستقیم بیک وحدت آزادانه مولدین را نپذیرفت. او اصرار داشت که، "حتی در جامعه ای سوسیالیزه شده هم هنوز بایستی که برخورد و اصطکاک مابین منافع خاص تولیدکنندگان منفرد و منافع عام کلیه مصرفکنندگان وجود داشته باشد." (۳۳) موردی که در قبل ذکر شد، بیان خود را در خلال دوره گذار و در درون سیستم شورائی یک کارخانه یافته، و اما مورد اخیر، نیازمند بیک مکانیسم کلی برنامه ریزی مرکزی می‌باشد. او تصدیق می‌کرد که برنامه ریزی ملی - جهانی - بایستی که متقدم بر خاص انجام پذیرد.

من نتیجه می‌گیرم که یکچنین احتیاجی به مکانیسم برنامه ریزی مرکزی، که بایستی متقدم بر منافع خاص کارگر انجام گیرد، به صورت کنکرت بدین معنی است که در اولین مرحله گذار به سوسیالیسم، قدرت در سطح ((رده)) متمرکز شده ای اعمال خواهد شد. این جریان، ضرورت بکارگیری مؤثرترین مکانیسم موجودی که به وسیله آن توده های کثیرالعدده تری قادر به کنترل بالائی ها باشند را ایجاب می‌کند - بدین منظور سیستمی پلورا -

لیستی از "دمکراسی پارلمانی" ، مورد نیاز خواهد بود . البته ، باید در مورد نمایندگان از متدهای بهبود امر کنترل از پائین به بالا نیز بهره گرفت ؛ مکانیسمهایی چون ، فراخواندن ، انتخابات مکرر ، محدودیت دستمزدها ، هیئتهای مراقبت - و همگی بمراتب فراتر از تلاشهای مذبحخانه ای که تحت پارلمان تارکسیم بورژوازی ، صورت می پذیرد . علاوه بر این ، عدم حضور متمرکز ثروت در دست معدودی از اشخاص و وجود تقسیم واقعی وسائل تولید در بین خود مردم ، تنها می تواند به گسترش سیستمی (نماینده ای) ، عالیتر از انواع موجود آن یاری رساند . در عین حال ، اشکالی از دمکراسی مستقیم ضروری است ؛ وجود یک سیستم شورائی در کارخانه ، اهمیتی حیاتی داشته و بمثابه تبلور روند سوسیالیزه شدن می باشد . جامعه در حال گذار نه تنها از عناصر جامعه ای که از آن نشأت گرفته ، در خود خواهد داشت - در این مورد ، پیشرفته ترین دمکراسی تولید شده توسط رژیم قبلی - بلکه در عین حال ، می بایست عناصری از جامعه ای که در جهت آن در حال شکستن است را نیز در بر داشته باشد ؛ اتحاد آزادانه ، مولدین ، بیان جنبش خود را در شوراهای کارخانه به ظهور می رساند .

در جامعه معاصر ، تکنولوژی در خدمت رفع حوائج حاکمین این جوامع گسترش یافته است . جامعه سوسیالیسم دولتی ، به دلائل مخصوص بخود ، روند متشابهی را تعقیب نموده است . هنوز مسائل زیادی در تکنولوژی موجود نهفته اند - برای نمونه ، میکروپروسسورها* که پیشنهاد می کنند ، اگر جامعه در راستای گوششهای علمی و تکنولوژیک و در یک جهت غیر متمرکز ، با واحد - های کوچک و دمکراتیک هدایت شود ، پیشرفت به جامعه کمونی امکان پذیر خواهد بود . پارامترهای** یک چنین جامعه ای برای

محدوده^۱ این مقاله قرار می‌گیرند. خواست من در اینجا تنها تأکید بر این است که یک چنین شوندی، بایستی ثمره^۲ یک جهت گیری آگاهانه و با برنامه بوده، و نمی‌تواند بطور مستقیم و اتوماتیکمان، چه از جامعه^۳ سرمایه داری و یا سوسیالیسم دولتی، سر بر آورد. هدف از جامعه^۴ در حال گذار، می‌بایست علم کردن این خاص بوده، و فراهم آوردن یک خود آگاهی عام و واقعیت بخشی به سیستم شورائی خاص را بر عهده داشته باشد. این چنین خود آگاهی، بطور ساده مسئله آموزش و یا جانب داری از ایده های برتر سوسیالیستی نیست. این امر نیازمند تغییراتی در ساختار تکنولوژی بسمت تصمیم گیریهای اقتصادی غیر متمرکز، تغییراتی در تحقیقات مربوط به جمعیت، در جهت محلات کوچکتر خود گردان برای جایگزینی رشد نامتناسب فعلی مناطق شهری، و سرانجام تغییراتی در مدیریت دولتی در رابطه با یک چنین سمتگیریهای می‌باشد. این مهم است که بر روی آن سمتگیری تکاملی که اجازه^۵ گذار به دولت کمون پاریس، که خود، گذاری به یک جامعه^۶ بدون دولت می‌باشد، تأکید کنیم. من معتقدم که مورد خاص در درون خود استحاله شده و بمورد عام تبدیل می‌گردد؛ شخص کارا کتری اجتماعی یافته و جامعه^۷ مدنی، عملکرد جامعه ای سیاسی را. تأکید بر این نظریه، بمعنی رد نوعی سوسیالیسم که به تپه های ساخته شده توسط جمعیت مورچه گان شبیه است بوده، و در عین حال حفظ و نگه داری نظریه ای از سوسیالیسم است که در آن - فردیت، شخصیت انسانی، و بی همتائی آن بجای سرکوب شدن، پر محتوا تر و غنی تر می‌گردد.

* Microprocessors

* * Parameters

* پ ا و ر ق ی ها *

- ۱ - من ترم "سوسیالیسم دولتی" را برای مشخص کردن تمام کشورهای موجود غیر سرمایه داری بکار برده ام . این کشورها همگی در مشخصات زیر سهیمند : الف - وسایل اصلی تولید در تملك دولت بوده و توسط يك برنامه ریزی مرکزی هدایت می شود ؛ ب - يك قشر حجیم بوروکراتیک وجود داشته که از امتیازات ویژه ای بهره مند می گردد ؛ ج - يك حزب سازمان یافته سلسله مراتبی بر این بو - روکرسی ، و از طریق این بوروکراسی ، بر کل جامعه حکو - مت می راند .
- ۲ - ارنست مندل Ernest Mandel "تزه های دهگانه درباره قوانین اجتماعی - اقتصادی حاکم بر جامعه" در حال گذار بین سرمایه داری و سوسیالیسم " ، نقد سوم ، (گلاسکو) ؛ ویل ماتریک ، "کمونیسم شورائی" ، در کمونیسم آنتی - بلشویک ، لندن ، ۱۹۷۸ .
- ۳ - مارکس و انگلس ، برگزیده ، مکاتبات ، مسکو ، ۱۹۷۵ ، ص ۶۴
- ۴ - برای بحث بالنسبه مختصری در مورد این عبارت به آن صو - رتی که توسط مارکس و انگلس ادراک می شد ، و اینکه چرا آنها بجای ترم "جامعه" از ترم "مرحله" استفاده کرده اند ، رجوع کنید به الف - بیوئیک ، "افسانه جامعه" در حال گذار" ، نقد پنجم ، (گلاسکو) .
- ۵ - رجوع کنید به لئون تروتسکی ، تروریسم و کمونیسم ، آن - آرپور ، ۱۹۶۹ ، صفحات ۹۸ - ۹۱ .
- ۶ - همان مأخذ ، نیویورک ، ۱۹۷۰ ، ص ۱۹۰ .

- ۷- تئوری انقلابی ، آستین ، ۱۹۷۷ ، ص- ۱۹۰
- ۸- دیوید ریازانوف ، مدخلی بر زندگی و آثار کارل مارکس و فردریک انگلس ، نیویورک ، ۱۹۷۳ ، ص- ۹۲ .
- ۹- فقر فلسفه ، نیویورک ، ۱۹۶۳ ؛ و "نگاهی به دولت-گرائی و آنارشیزم باکونین" ، در انترناسیونال اول و مابعد آن ، نیولفت ریویو- پنگوئن ، لندن ، ۱۹۷۳ .
- ۱۰- "خطابیه به کمیته مرکزی اتحادیه کمونیستها" ، در سائل ک . یاد وور ، کارل مارکس و انقلاب ، نیویورک ، ۱۹۷۲ .
- ۱۱- مارکس و انگلس ، مکاتبات ، ص- ۳۳۲ .
- ۱۲- انگلس ، آنتی دورینگ ، نیویورک ، ۱۹۷۲ ، ص- ۳۱۵ .
- ۱۳- مارکس و انگلس ، منتخب آثار (در یک جلد) ، نیویورک ، ۱۹۷۰ ، ص- ۲۴۸ .
- ۱۴- مارکس و لینن ، جنک داخلی در فرانسه : کمون پاریس ، نیویورک ۱۹۶۸ ، ص- ۶۰ .
- ۱۵- و . الف . لینن ، "دولت و انقلاب" ، منتخب آثار (در یک جلد) ، نیویورک ۱۹۷۱ ، ص- ۱۲۷ .
- ۱۶- کورش ، تئوری انقلابی ، ص- ۲۰۳ .
- ۱۷- برای مارکس درباره کمون قرون وسطی ، به نامه مورخ ۲۷ جولای ۱۸۵۴ او به انگلس در مکاتبات ص- ۷۱ مراجعه کنید . همچنین به شلومو آوینری ، افکار اجتماعی و سیاسی کارل مارکس ، نیویورک ۱۹۶۹ ، ص- ۱۵۵ .
- ۱۸- کورش ، همانجا ، ص- ۲۰۹ .
- ۱۹- لینن ، همانجا ، ص- ۳۲۷ .

- ۲۰- لئون تروتسکی ، درباره کمون پاریس ، نیویورک ۱۹۷۰
 ، ص - ۵۳ .
- ۲۱- همانجا ، صفحات ۵۶ - ۵۵ .
- ۲۲- جان کیپ ، انقلاب روسیه ؛ تحقیقی در مورد بسیج توده ای
 نیویورک ۱۹۷۶ ، صفحات ۱۵۳ - ۲۴۸ .
- ۲۳- همانجا ، صفحات ۱۵۳ - ۲۴۸ .
- ۲۴- ن . ن . سوخانوف ، انقلاب ۱۹۱۷ روسیه ، جلد اول ، نیو-
 یورک ۱۹۶۲ ، صفحات ۲۸۲ - ۲۸۳ .
- ۲۴- تروتسکی ، در سخنرانی در مورد دادگاه تزاری در ۱۹۰۷ ،
 از شورای ۱۹۰۵ بعنوان " ارگان قدرت " ، ارزیابی بعمل
 می آورد . (لئون تروتسکی ، ۱۹۰۵ نیویورک ۱۹۷۱ ، ص ۳۸۶)
- ۲۵- ای . اچ . کار ، انقلاب بلشویکی ۱۹۲۳ - ۱۹۱۷ جلد دوم
 (بالتیمور ۱۹۶۶) ، صفحات ۱۲۴ - ۱۵۹ ، بخصوص ص ۱۵۸
- ۲۶- برای مدافعت از این سیستم انتخاباتی غیر مستقیم ، رجوع
 کنید به تروتسکی ، تروریسم ، ص - ۹۴ .
- ۲۷- بنقل از ای . اچ . کار ، انقلاب بلشویکی ، جلد اول ، بالتیمور
 ۱۹۶۶ ، ص - ۲۵۰ .
- ۲۸- لنین ، مجموعه آثار ، جلد ۳۲ ، مسکو ۱۹۶۶ ، ص - ۶۱ .
- ۲۹- مارکس ، انگلس و لنین ، آنارشیزم و آنارکو- سندیکالیسم
 نیویورک ۱۹۷۲ .
- ۳۰- مارکس از باکونین نقل کرده که گفته : " پس نتیجه اینست
 ؛ هدایت اکثریت قریب به اتفاق مردم برعهده يك اقلیت
 ممتاز خواهد بود . و اما ، مارکسیستها به ما می گویند که

این اقلیت خود از کارگران تشکیل می‌شوند . حتماً، و با اجازه شما از کارگران سابق، که از همان لحظه ای که بصورت نماینده و یا مدیر مردم درآمدند، کارگر بودنشان هم متوقف شده، و از بالا، از فراز بیچ و باروهای دولتی، دنیای کارگران معمولی را نظاره می‌کنند . آنان از این پس نمایندگان مردم نبوده بلکه نمایندگی خود و ادعای های مدیر مردم بودنشان را برعهده خواهند داشت . هر کس در این مورد شکی داشته باشد، هیچ چیزی از طبیعت بشر نفهمیده است . ("نگاهی به دولتگرائی و . . ." ، صفحات ۲۲۶ - ۲۲۷) .

۲۱- جین دگراس، انترناسیونال کمونیست : ۱۹۱۹-۱۹۴۳
اسناد، جلد اول، نیویورک ۱۹۵۶، ص - ۱۴ - ۱۳ .

۲۲- کورش، همانجا، صفحه ۲۰۳ .

۲۳- همانجا، صفحه ۱۳۳ .

